

شنیدستم غم را می خوری این هم غمی دیگر
دلت بر ماتم می سوزد این هم ماتمی دیگر
زننده یاد ابولقاسم لاهوتی

آقای محمد حسیبی عزیز سلام!

پیشنهاد شما را؛ ” پیشنهاد برای نجات به حکم ضرورت “ خواندم، هنوز آن را درست درنیافته بودم که خود را با تحصن شما و ابتکار بی نظیر شما ” به حکم این ضرورت “ روبرو دیدم، درخانه اگر کس است یک حرف بس است. من کاملاً با شما و ملت ستمدیده و بیچاره ی ایران احساس همدردی می کنم. من برخه ی کوچکی از ملت بزرگ و کهنسال ایران هستم و این برخه ی ناچیر با شما و ملت بزرگ ایران ابراز همدردی و همسویی می کند. زنده یاد احمد شاملو در کازار مبارزه ی اجتماعی خود در ایران یک بار از سردرد و خشم گفت: این بار طرف شما منم نه یک... بازمتفمن “ فریاد شما همان فریاد است و من با تمام وجود، هم او را، هم شما را، هم مصدق را، هم لاهوتی را، هم عشقی را، هم حافظ و هم همه ی عاشقان این مرزوبوم را با تمام جسم و روحم درک می کنم. این که حافظ را در شمار عاشقان مردم سرزمینم نام بردم شاید برخی را به شگفتی وادارد، من نام حافظ را از آن روی بردم که اوسر عاشقان و آموزگار عشق است و کمتر ایرانی ای همچو او این مردم را و این مرزوبوم را آنچنان عاشقانه دوست داشته است و ” صدای سخن عشق “ او همچنان چون یادگاری در این گنبد دوار و در دل های یک فارسی دانان و فارسی خوانان (نه فارس زبانان) طنین انداز است.

من عشق شما، احساسات شما، تلاش های شما، غم شما و بست نشستن شما را ستایش می کنم و از همه ی هم میهنان راستین خود خواهش می کنم که ما را تنها نگذارند. من با تمام توان، بضاعت کم و عشق فراوان خود به پرسش ها ی شما پاسخ خواهم گفت. پیروز و سربلند باشید.

شما با پرسش ها ی خود ما را نیز به بست نشستن و می دارید چون اگر بخواهیم به پرسش های شما پاسخ دهیم می باید تاریخ خود را با دانش و خرد خود و مستند و ارسنی کنیم و این کارچندان ساده ای نیست. پرسش نخست شما چنین است:

1- آیا می دانید چرا مصدق تمام تلاش خود را بکاربرد تا از انگلیس نه تنها به خاطر نفت بلکه به خاطر سلامت و سعادت مردم ایران خلع ید بکند و چرا تلاشی برای بیرون کردن شاه ایران نکرد؟

شما خود زمینه ی تاریخی این چرایی را به خوبی روشن ساختید اما این چرایی در زندگی روزمره ی مردم ما زمینه های عملی و بی آمدهای خجسته و برجسته ای داشته است که کاش ما می توانستیم دست کم آن ها را از تاریخ فراموش نشده ی روزگار خود فرا بگیریم. کاش یک خرده تنها یک خرده از خرد مصدق نزد مبارزان اجتماعی ایران بود و کاش ما می توانستیم از گفته ها و کرده های مصدق آن ها را بیاموزیم. وقتی مردمی از هر سو در محاصره ی دشمن خارجی قرار دارند خردمندان نیست در داخل به جنگ قومی، فرقه ای، مذهبی، طبقاتی و سلیفه ای بپردازند از همین رو دکتر مصدق در داخل هیچ جبهه ای با هیچ دشمنی نگشود مگر جبهه ی دوستی یعنی جبهه ی ملی و این به تمام معنا راه رسیدن به هدفی بود که مصدق دنبال می کرد.

مصدق می دانست کلید رهایی یعنی استقلال ایران خلع ید از استعمارگر دیرینه یعنی انگلیس است برای همین هم تمام نیروی خود و ملت ایران را در راه کوتاه کردن دست استعمار انگلیس به کاربرد. برای یک مبارزه ی ملی به تمام نیروهای داخلی نیاز هست حتا شاه خائن را نیز می توان بخاطر منافع خودش با مردم همسو کرد (مباد آن که کسی برای خود نتیجه گیری نادرست بکند). او نه تنها شاه را بیرون نکرد، بلکه برای پیروزی بر دشمن خارجی با روحانیون ضدملی و ضدبشهرم تا می شد مدارا کرد. او حتا با حزب توده هم که به جای منافع ملت ایران تنها در پی منافع شوروی ها و کارگران جهان بود، مبارزه و ستیز نکرد. کاردرگیری با زمین داران و خان ها را که به جان و مال زبردستان و رعیت خود ستم می کردند نیز به زمان مناسب واگذار کرده بود. مصدق نه تنها طرفدار مالکان و زمین داران نبود بلکه از ستم آن ها به مردم نیزرنج می برد اما مبارزه با آن ها فقط پس از کوتاه کردن دست

بیگانگان از ایران امکان پذیر بود. مصدق نماینده جنبش ملی بود و جنبش ملی در آن برهه ی از تاریخ هنوز جنین نارسیده و شکننده ای بود و دیدیم که چگونه این نهال ترد از بین رفت .

شهرنشینان و پیشه وران مذهبی و واپس گرا، روحانیان خودپرست و منفعت طلب ، خان ها و روستائیان خرافی و بی سواد متحدان خوبی برای جنبش ملی نبودند. در غیاب بانکداران سازمان یافته و سندیکایی شده، در نبود صنایع ملی قوام یافته در فقدان کارگران و سندیکاهای آگاه و یک پارچه فرمانده جنبش ملی سردار سنتی توده های کم پشت شهری، روستائیان و ایل نشینان ضدشهری کارچندانی نمی توانست بکند چه رسد به آنکه جهانخواران یک جا برسپاه پراکنده او نیز بتازند. مهدی اخوان ثالث این غم غمان روزگار ما را چه نیکو سروده است: ” . . . شبی دزدان دریایی به شهرش حمله آوردند ، - بلی دزدان دریایی و قوم جاودان و خیل غوغایی به شهرش حمله آوردند و اوامندسردار دلیری نعره زد برشهر. . . “ شکست جنبش ملی که در اصل جنین ناقص استعمارزده ای بود با آن همه دشمنان داخلی و خارجی امرچندان غیرمنتظره ای نبود. استعمارگران و حکومت دست نشانده ی رضا خان و پسرش با اصلاحات و برنامه های ضدملی شان پیشاپیش تدارک عدم رشد صنایع و بازرگانی و اقتصاد ملی را دیده بود و رشد سرطانی و بیمارگونه اقتصاد حکومت و وابسته همچنان ادامه داشت. اگر صنایع و اقتصاد ایران در یک قرن گذشته در بستر اقتصاد ملی رشد کرده بود پس از پنجاه و هفت نیروهای بازدارنده ی تاریخ نمی توانستند بر تاریخ ایران سوار شوند. به گفته دیگر این رشد اقتصادی و اجتماعی غیرملی و یا بهتر بگوییم ضدملی بود که زمینه ساز واپس گرایی شد.

در این برهه از تاریخ همه ی زمینه های نابودی کشور ما فراهم آمده است . رشد نامتناسب و ناقص اجتماعی، اقتصادی و صنایع غیرملی همراه با بی لیاقتی و بی مسئولیتی حکومتگران از یک سوی، پراکندگی نیروهای سیاسی - اجتماعی و سازنده ی تاریخ بعلاوه فشار همه جانبه بیگانگان از سوی دیگر کشور ما را به پرتگاه نابودی نزدیک کرده است . در چنین بزنگاه خطرناکی فرهیختگان ما فاقد خرد جمعی بوده و هرکسی با خود مشغولی آب به آسیاب دشمن می ریزد. ” نیست یک دم سکند خواب به چشم کس ولیک غم این خفته ی چند خواب در چشمم ترم می شکند “.

در پنجاه سال گذشته ملت ما حوادث بسیاری را از سر گذرانده است ، شهرها بزرگ تر شده اند شهرنشینی رشد کرده است اما اقتصاد و صنایع ایران همچنان وابسته است ، اقتصاد ایران فقط از نفت وان هم به شیوه ای نادرست تغذیه می کند. حکومت همچنان وابسته است و چشم به قدرتهای جهانی دارد تا بتواند به غارت جان و مال مردم ما ادامه دهد. صاحبان قدرت هیچ کدامشان شرمی از این ندارند که علنی و با صدای بلند از آمریکا و اروپا برای دوام قدرتشان تقاضای کمک بکنند. آیا خیانت و بی شرمی از این بیشتر ممکن است؟

هنوز ملت ایران به سه ماده ای که در یکم آبان ماه 1928 در خانه ی دکتر مصدق به عنوان برنامه جبهه ی ملی ایران اعلام شد دست نیافته است ! آن سه ماده چنین بود:

1- تجدید نظر در قانون انتخابات

2- تجدید نظر در قانون مطبوعات

3- تجدید نظر در اصول حکومت نظامی

یعنی ملت ایران پس از پنجاه سال نه از دست آدمکشان نظامی و شبه نظامی امنیت دارد نه آزادی بیان و مطبوعات دارد و نه حق انتخاب کردن و انتخاب شدن . اما امروز ملت ایران دیگر در پی تجدید نظر یا اصلاحات نیست بلکه بدنبال دگرگونی نظام است اما با کدام استراتژی ، کدام جبهه و با کدام رهبری؟ کوتاه کردن دست بیگانگان از ایران ویا واداشتن آنان به حفظ احترام متقابل هنوز همچنان بزرگ ترین مشکل سیاسی ایران . برخی از ” فرهیختگان سیاسی “ یا کارشناسان امور سیاسی رقصیدن با ساز بازار مشترک اروپا را می پسندند . شماری از کارچاق کن ها در پی خوش رقصی برای جرج بوش و سناتورهای واپسگرا ی آمریکایی هستند. هیچ کس ملت ایران را در شمار نمی آورد، هیچ کس به فکر مردم بم ، اهواز، تهران ، آذربایجان ، کودکان خیابانی ، زنان بی سرپرست ، کارتن خواب ها، بیماران مبتلا به ایدز و میلیون ها مبتلای به مواد مخدره نیست. سیاوش کسرایی درد مردم ما را چنین به رشته ی سخن کشیده است: ” نازک اندیشانشان بی شرم، که مباداش دگر روزبھی در چشم ،

یافتند آخرفسونی را که می جستند؛ تا به تدبیری که درنایک دل دارند ، هم به دست ما شکست ما براندیشند. “ به نظر می آید که دوستان ما راه واقعی نجات را هنوز نیافته اند. اما الهام از اندیشه شیوه های داهیانه ی مصدق همچنان راه نجات ملت ایران است یعنی جبهه ای همه جانبه حول محور آزادی که فشرده ی سه ماده بالاست تنها چاره ی این بن بست است.

باآرزوی پیروزی مردم ایران

برقرار باد آزادی برای دگراندیشان

منوچهر تقوی بیات هشتم اردیبهشت 1384 میلادی - استکهلم